

مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی

نوع مقاله: معرفی و نقد کتاب

سال دوم، شماره دوم، پیاپی ۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۳۰۳-۳۱۶

DOI: 10.22077/islah.2023.5929.1198



***Geocriticism, Real and Fictional Spaces*. By Bertrand Westphal. Translated to English by Robert T. Tally .New York: Palgrave Macmillan. 2011. 192 Pp. ISBN: 978-0-230-11021-2. \$102.**

[نقد جغرافیایی، فضاهای واقعی و خیالی. اثر برتراند وستفال. مترجم انگلیسی: رابرت تی. تالی. نیویورک: انتشارات پالگریو مک میلان. ۲۰۱۱. ۱۹۲ صفحه، شابک: ۹۷۸-۰-۲۳۰-۱۱۰۲۱-۲ \$102]

معرفی نویسنده

برتراند وستفال ۱ متولد دهم می ۱۹۶۲ در استراسبورگ فرانسه است. در سال ۱۹۸۸ دورهٔ دکترای خود را در رشتهٔ ادبیات عمومی و تطبیقی دانشگاه استراسبورگ به پایان رسانده و یازده سال (۱۹۸۷-۱۹۹۲) در مؤسسهٔ دانشگاهی زبان‌های مدرن در میلان ایتالیا و شش سال (۱۹۹۲-۱۹۹۸) هم در دانشگاه میلان تدریس کرده است. در سال ۱۹۹۸ به فرانسه برمی‌گردد و از آن زمان تاکنون در رشتهٔ ادبیات تطبیقی و عمومی در دانشگاه لیموژ فرانسه تدریس می‌کند. از سال ۱۹۹۹ تا اگوست ۲۰۱۹، پنج دورهٔ پی‌درپی مدیریت گروه پژوهشی EA 1087 EHIC را داشته و از ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹ نیز رئیس مؤسسهٔ تحقیقات لیموژ SHS بوده است که کارهای علمی فرابخشی را در دانشگاه‌های نیو آکیتن فرانسه مدیریت می‌کند. از سال ۲۰۱۳ عضو آکادمی اروپا شده و در دانشگاه‌های کشورهای مختلفی همانند آمریکا، ایتالیا، ساحل عاج، چین و اسپانیا استاد مدعو بوده است.

محورهای پژوهشی او شامل این موارد است: نقد جغرافیایی، نظریهٔ ادبی، پست‌مدرنیسم، نقد پسااستعماری، ادبیات جهان، پسانسان‌گرایی، نقشه‌نگاری و هنرهای معاصر؛ اما فعالیت‌های علمی‌اش بیشتر بر اساس نقد جغرافیایی است که طرح آن از سال ۱۹۹۹ آغاز شد و در آثاری همچون *نقد جغرافیایی، واقعیت، خیال*

¹ Bertrand Westphal

و فضا و قفس نصف‌النهارها و اطلس سرگردانی‌ها: مقالات نقد جغرافیایی به‌طور مشروح ارائه شده است.

به‌جز این سه کتاب، آثار دیگری نیز دارد که بیشتر به زبان فرانسه است؛ البته دو کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده است؛ اما ترجمه فارسی هیچ‌کدام از آثار تاکنون منتشر نشده است. آثاری که به زبان انگلیسی ترجمه شده‌اند:

۱. نقد جغرافیایی: فضاهای واقعی و خیالی (کتابی که در این نوشتار معرفی می‌شود).
۲. جهان باورپذیر: رویکرد نقد جغرافیایی به فضا، مکان و نقشه‌ها (۲۰۱۳)، مترجم: امی ولز^۱.

آثاری که به زبان فرانسه منتشر شده‌اند:

۱. راهنمای به‌کارگیری نقد جغرافیایی (۲۰۰۰)^۲.
۲. ساحل اسطوره‌ها: یک نقد جغرافیایی مدیترانه‌ای، مکان و اسطوره آن (۲۰۰۱)^۳.
۳. رمان و انجیل: جابه‌جاشدگی انجیل در رمان اروپا (۲۰۰۲)^۴.
۴. ادبیات و فضاها: با ژولیت ویون دوری و ژان ماری گراسین (۲۰۰۳)^۵.
۵. چشم مدیترانه: یک ادیسه ادبی (۲۰۰۵)^۶.
۶. داستان‌های اتریشی: جغرافیایی خودمانی «خصوصی» (۲۰۱۰)^۷.
۷. فضاها، گردشگری، زیبایی‌شناسی: با لورنزو فلاپی و کالکتیف (۲۰۱۰)^۸.
۸. جهان باورپذیر: فضا، مکان، نقشه (۲۰۱۱)^۹.
۹. ظهور، در پاسخ به کار ژان ماری گراسین: با ژاک فوتناییل و ژولیت ویون دوری (۲۰۱۱).
۱۰. قفس نصف‌النهارها: ادبیات و هنر معاصر در مواجهه با جهانی شدن (۲۰۱۶)^{۱۰}.
۱۱. اطلس سرگردانی‌ها: مقالات نقد جغرافیایی (۲۰۱۹)^{۱۱}.

¹ The Plausible World. A Geocritical Approach to Space, Place, and Maps, 2013, translated by Amy Wells

² *La Géocritique mode d'emploi*

³ *Le Rivage des mythes: une géocritique méditerranéenne: le lieu et son mythe*

⁴ *Roman & évangile: transposition de l'évangile dans le roman européen*

⁵ *Littérature et espaces*, avec Juliette Vion-Dury et Jean-Marie Grassin

⁶ *L'œil de la Méditerranée. Une odyssee littéraire*

⁷ *Auſtro-fictions. Une géographie de l'intime*

⁸ *Espaces, Tourismes, Esthétiques*, avec Lorenzo Flabbi et Collectif

⁹ *Le Monde plausible. Espace, lieu, carte*

¹⁰ *La Cage des méridiens. La Littérature et l'Art contemporain face à la globalization*

¹¹ *Atlas des égarements. Essais géocritiques*

درباره کتاب

برتراند وستفال این کتاب را به زبان فرانسوی نوشته و رابرت تالی آمریکایی آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. کتاب با مقدمه‌ای پنج‌صفحه‌ای از رابرت تالی آغاز می‌شود؛ سپس وستفال پس از یک مقدمه هفت‌صفحه‌ای، در پنج فصل به تشریح بنیان‌های نقد جغرافیایی می‌پردازد.

رابرت تالی در مقدمه کتاب با عنوان «پیدایش بهنگام نقد جغرافیایی» می‌نویسد:

بر اساس روش‌های میان‌رشته‌ای و منابع گوناگون، نقد جغرافیایی می‌کوشد تا فضاهای واقعی و خیالی را که ما در آن ساکن هستیم، از میان آن می‌گذریم، تصور می‌کنیم، پیمایش می‌کنیم، تغییر می‌دهیم، ارج می‌نهیم و پست می‌شمیریم و بی‌نهایت موارد دیگر را دریابد. نقد جغرافیایی به ما اجازه می‌دهد بر روش‌هایی که ادبیات با جهان برهم‌کنش دارد، تأکید کنیم و همچنین این نکته را دریابیم که چگونه همه روش‌های برخورد با جهان به‌گونه‌ای ادبی است (Westphal 2011: x) تالی، گذشته از مترجم، گسترش‌دهنده نظریه نقد جغرافیایی وستفال نیز هست. او جغرافیدان را یک نوع نویسنده می‌داند و درباره کتاب وستفال می‌گوید:

در نقد کوتاهی که بر کتاب نقد جغرافیایی وستفال نوشته‌ام، ذکر کرده‌ام که «همه نوشته‌ها از شکلی از نقشه‌نگاری بهره‌مند هستند، با وجود این، بیشتر نقشه‌های واقعی به راستی فضا را نشان نمی‌دهند؛ بلکه همانند ادبیات آن را در یک کلاف پیچیده از روابط خیالی رقم می‌زنند. در واقع، لندن واقعی دیکنز یا پاریس بالزاک بخشی از آن چیزی هستند که من «نقشه‌برداری ادبی» جهان می‌نامم، آماروتوم، پایتخت مدینه فاضله توماس مور و میناس تریث، پایتخت گاندور در سرزمین میانه از تالکین نیز همین طور است. (Westphal 2011: x)

به‌جز مقدمه مترجم و مقدمه خود نویسنده، کتاب پنج فصل با عنوان‌های زیر دارد:

فصل اول: فضا-زمانی^۱

وستفال در آغاز این فصل می‌پرسد: «آیا تاریخ به آخر خط خود رسیده است؟» و به این مطلب اشاره می‌کند که گذر زمان در اغلب اوقات با استعاره‌های

^۱ Spatiotemporality

فضایی بیان شده است. در قرن نوزدهم، زمان به یک رودخانه آرام و روان تشبیه می‌شد؛ البته رویدادهای شوم می‌توانست آرامش آن را به هم بزند؛ ولی نمی‌توانست جلوی جریان آن را بگیرد.

او در ادامه می‌نویسد که تاریخ روابط بین زمان و فضا، مدت‌هاست که روایت‌های جذابی را پدید آورده است و برای مثال می‌گوید: دقیقه‌ها را به مدارها و نصف‌النهارهای جغرافیایی منتقل کرده‌اند تا فضاهای استعماری تشکیل دهند. تجربه زمان صفر که در مکانی خاص، چند کیلومتر آن‌طرف‌تر از لندن، که زمانی پایتخت امپراتوری استعماری وسیعی بود، تعیین شده است، کسی را بی‌تفاوت رها نخواهد کرد. این نمونه معروف از تقاطع مکان زمانیت، الهام‌بخش شماری از رمان‌های معاصر همانند: *نصف‌النهار گرینویچ* از ژان اشنوز، *سرزمین آبی* از گراهام سويفت و *جزیره روز پیشین* از امبرتو اکو بوده است. در بیشتر این بخش از فصل اول، به رابطه بین زمان و فضا و تاثیر آنان بر یکدیگر پرداخته است.

در بخش دیگری از همین فصل با عنوان «معناشناسی خوشه‌های زمانی^۱»، وستفال مدعی می‌شود که معناشناسی خوشه‌های زمانی منجر به درک مجمع‌الجزایری از زمان و مکان می‌شود. استعاره مطلوب آن قطعاً آنتروپی (بی‌نظمی) است. جهان آن همگن است: پویایی ورای آن هیچ‌گونه جهت و وضعیتی را دوست ندارد و توالی آن، نظام سلسله‌مراتبی را به چالش می‌کشد.

در ذیل عنوان «فضاسازی زمان در پسامدرنیته» از نظریه‌پردازانی نام می‌برد که تأثیرهای زمانی و فضایی را بر عمل نوشتن مورد بررسی قرار داده‌اند و همین‌طور نویسندگانی که شگفتی خود را از مفاهیم زمانی- مکانی هنر خودشان ابراز داشته‌اند. در قسمتی دیگر با عنوان «فضا ضربه را باز می‌گرداند» از رابطه غیرعادی و گاهی تند میان نظریه‌پردازانی که اولویت آن‌ها زمان یا تاریخ است، با کسانی که مبنای اصلی نوشتنشان فضا و جغرافی است، سخن می‌گوید و از ژوزف برادسکی، برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۸۷ به‌عنوان یکی از وفاداران به اولویت زمان نام می‌برد. برادسکی در *پرواز از بیزانتیوم* چند صفحه را به استانبول و امپراتور کنستانتین اختصاص می‌دهد و می‌گوید سرگردانی‌های او در خیابان‌های شهر، تفکراتی درباره رابطه میان فضا و زمان را القا می‌کند؛ همچنین از کارل هوشوفر^۲، بنیان‌گذار جغرافیای سیاسی بین جنگ جهانی اول و دوم، به‌عنوان یکی از نخستین کسانی که برتری فضا بر زمان را اعلام کرد یاد می‌کند. در پایان اظهار می‌دارد که ظاهراً بسیار سخت

¹ the Semantics of tempuscules

² Haushofer

است که زمان را از فضا و فضا را از زمان جدا کنیم!

در مطلبی با عنوان «تنظیمات جدید فضا و مکان» از ضرورت مرتبط کردن مختصات فضا و زمان در آغاز قرن بیست و یکم سخن می‌گوید؛ چون آن‌ها بسیار در هم تنیده‌اند. حتی اگر از دنیای علوم تجربی و فرضیه‌های مختلف آن در مورد فضا- زمان صرف‌نظر کنیم، چندین نظریه برای مطالعه مشترک فضا- زمانی در ادبیات، جغرافیا و فلسفه وجود دارد؛ به‌عنوان مثال از جغرافیای فرهنگی نام می‌برد که تلاش‌های فراوان جدیدی برای مرتبط کردن زمان و فضا انجام داده است.

وستفال در ذیل عنوان «رویکردی میان‌رشته‌ای برای فضا- زمانی»، نقد جغرافیایی را نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای می‌داند. او این نکته را بدیهی می‌داند که مطالعه ادبیات و فضا یک بررسی میان‌رشته‌ای است و بر این باور است که ادبیات، از پیش وارد این بازی شده است: متون ادبی همیشه به جغرافیا و نحوه بازنمایی فضاهای انسانی توجه داشته‌اند. وستفال رابطه میان ادبیات و جغرافیا را بسیار نزدیک می‌داند و می‌گوید: اگر در طبیعت جغرافیا هست که پتانسیل فضاهای انسانی را مورد کاوش قرار دهد؛ در طبیعت ادبیات هم هست که به فضا پردازد؛ زیرا همه ادبیات، صرف‌نظر از تحولات مضمونی آن، در فضا است. در عنوان پایانی این فصل از «نظم و بی‌نظمی ادبی» می‌گوید.

فصل دوم: قلمروزدایی^۱

در این فصل نیز چند عنوان فرعی وجود دارد که به اختصار به مطالب آن‌ها اشاره می‌شود:

ژورنال‌های علمی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سرگردانان باروچ هارلکین^۲

در این قسمت به پیش‌فرض‌های نقد جغرافیایی اشاره می‌کند: پیش‌فرض اول نظریه نقد جغرافیایی می‌گوید که زمان و مکان، یک طرح مشترک دارند؛ مشروط به یک منطق کاملاً نوسانی که به موجب آن اجزای پراکنده به یک کل منسجم جهت‌گیری نمی‌کنند.

دومین پیش‌فرض نقد جغرافیایی این است که رابطه بین بازنمایی فضا و فضای واقعی نامشخص است. وستفال بر پایه این دو پیش‌فرض می‌گوید که فضا جز در ناهمگونی آن قابل درک نیست. همچنین با اشاره به کتاب تولید فضا از هنری

¹ Transgressivity

² wanderers with the harlequin's spirit.

و فوراً نظر او دربارهٔ فضا را مورد بررسی قرار می‌دهد.

از مرزشکنی به سوی قلمروزدایی^۲

با توجه به ترجمه‌های مختلفی که از «Transgressivity» در فارسی شده است، این قسمت از کتاب بسیار مهم و راهگشا برای فهم معنای درست و مورد نظر و استفال از این واژه است. او ریشهٔ واژه را می‌کاود و معنی مورد نظر خود را مشخص می‌کند:

واژهٔ «transgress» از واژهٔ لاتینی «transgredi» گرفته شده است که معنای فضا و مکان را در خود دارد. در میان رومی‌ها، شخص هنگام عبور به آن سوی مرز یا رودخانه یا هنگام حرکت از بحثی به بحث دیگر، «گذر» می‌کرد.

برخی این واژه را به «تخطی» ترجمه کرده‌اند؛ اما من واژهٔ «گذر» را در برابر «transgress» و استفال گذاشتم؛ چون در فارسی نیز «گذر» مفهوم مکان را در خود دارد؛ همانند گذر از مرز یا رودخانه یا از کلامی به کلام دیگر.

و استفال معتقد است که فعل این واژه؛ یعنی «transgressio» پس از گذر قرن‌ها، معنای دقیق‌تری به خود گرفته است. در زبان فرانسوی جدید، «transgressio» به معنای تخطی کردن از یک مرز اخلاقی است، نه فیزیکی. در ادامه می‌گوید که آن همیشه نتیجهٔ یک عمل ارادی نیست؛ بلکه گاهی اوقات از یک گذار توافقی ضعیف ناشی می‌شود؛ یک حرکت غیرارادی که باعث آشفستگی می‌شود. در هر صورت همیشه با تحرک همراه است. اصل قلمروزدایی که در هر ارائه و بازنمایی پویا از فضا نهفته است، به‌طور کلی در مرکز بیشتر نظریه‌های ادبی و نیز اندیشه‌های نشانه‌شناختی و فلسفی در مورد فضا قرار دارد.

چندنظامی و نظریهٔ نیمکره^۳

در این قسمت به نظریهٔ چندنظامی ایون زوهر^۴ می‌پردازد که می‌گوید: به‌ندرت پیش می‌آید که یک نظام واحد وجود داشته باشد؛ بلکه به ناگزیر نظام چندگانه وجود دارد. نظام چندتایی، نظامی از نظام‌های گوناگون است که با یکدیگر برخورد و تا حدی هم‌پوشانی دارند. و استفال معتقد است که رویکرد زوهر، مفهوم

¹ Henri Lefebvre

² from transgression to a state of transgressivity

³ Polysystem and semiosphere

⁴ Iven Zohar

مرزشکنی را دربردارد؛ چون مرزشکنی هم جزیی از یک نظام است. او همچنین به نظریه «نیمکره» لاتمن^۱، وارث فرمالیسم روسی و بنیان‌گذار مکتب نشانه‌شناسی معروف در استونی اشاره می‌کند و می‌گوید که لاتمن با نظریه نیمکره خود، کاری را انجام داد که با طرح ایون زوهر قابل مقایسه بود. برای لاتمن، تضاد بین نیروهای توزیع نابرابر، درواقع درون یک نظام نیست؛ بلکه در برخورد نظام‌ها رخ می‌دهد.

قلمروزدایی و قلمروسازی دوباره^۲

این قسمت را با این مطلب شروع می‌کند که سرانجام دلوز^۳ و گاتاری^۴ هم همانند لاتمن و ایون زوهر مفهوم مرزشکنی را ختشی می‌کنند؛ زیرا بر این باور است که مسئله دقیقاً استخراج چیزهای ثابت از متغیر نیست؛ بلکه قرارداد خود متغیرها در وضعیت تغییرات مداوم است.

وستفال قلمروزدایی را زمانی مطلق می‌داند که امر جدیدی را ایجاد کند. زمانی که به سنت وصل شود، نسبی است؛ اگرچه قلمرو را ثابت و پایدار نمی‌داند و ضمن اشاره‌ای به سخن هراکلیتوس درباره رودخانه که می‌گفت: «هیچ کس نمی‌تواند در یک رودخانه دوبار گام بنهد»، قلمرو را نیز مانند رودخانه در جریان و تغییر می‌داند. در ادامه به بررسی دیدگاه دلوز و گاتاری درباره قلمروزدایی، قلمروسازی و قلمرو می‌پردازد.

دردسره‌های نقشه‌کش پسامدرن

در این قسمت به پسامدرن و تأثیر آن بر ادبیات و هنرهای مختلف می‌پردازد و با توجه به تحولات نقشه‌کشی از قرن شانزدهم به بعد، آن را نیز مصون از تأثیرات اندیشه‌های پسامدرنیستی نمی‌داند؛ سپس به ادبیات و فیلم‌های معاصر می‌پردازد که نقشه و نقشه‌کشی از مضمون‌های اصلی آن‌هاست.

¹ Lotman

² deterritorialization and reterritorialization

³ Deleuze

⁴ Guattari

اجسام (بدن‌ها) و حرکت^۱

بررسی نقشه‌کشی و کاربردهای ادبی و سینمایی آن، درس‌های زیادی دربارهٔ ارتباط بین فضاها و بازنمایی‌های آن، بین واقعیت و خیال، بین حال و گذشته و غیره به ما می‌دهد. وستفال در ادامه اشاره‌ای به نظر پائولا زاکاریا می‌کند که می‌گوید بدن هر مرد و زن یک مکان است؛ مکانی که به‌طور کامل کشف نمی‌شود و ادامه می‌دهد که از دیدگاه زنانه، پیوند درک‌شده بین فضا و بدن، محدود به نوشتن نیست و اشاره به مقاله‌ای با عنوان «نوشتن زنان و فضا: جغرافیای استعماری و پسااستعماری» می‌کند که کاترین نَش^۲ در آن به بررسی عمیق تعاملات بدن زن و نقشه‌کشی می‌پردازد.

فضای سوم

نخست نگاهی به آرای گلوریا آنزالدوا^۳ دربارهٔ فضای سوم دارد؛ سپس با توجه به سخنان بل هوکس^۴ تعریفی از آن ارائه می‌کند: فضای سوم به‌عنوان حاشیه‌ای تعریف می‌شود که به وسیلهٔ گفتمان جهانی دیگر جان می‌گیرد و هوکس می‌گوید افسانه نیست؛ بلکه برآمده از تجربهٔ زیسته است.

در ادامه، دیدگاه هومی بابا^۵ را از آنزالدوا و هوکس نظری‌تر می‌داند. هومی بابا در کتاب خود با عنوان موقعیت فرهنگ، در چندین صفحه به فضای سوم پرداخته است. وستفال معتقد است که هومی بابا این اصطلاح را ابداع کرده است. گفتنی است که ادوارد سوچا^۶ دو سال بعد از انتشار این کتاب، به این موضوع پرداخته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فصل سوم: ارجاعیت^۷

فضا و بازنمایی آن: پیش‌گفتار

در این بخش با اشاره به کتاب تولید فضا از هنری لوفور، او را از مهم‌ترین شخصیت‌هایی می‌داند که به موضوع فضاسازی و بازنمایی آن پرداخته است؛ سپس

¹ Bodies and Movement

² Catherine Nash

³ Gloria Anzaldúa

⁴ Bell Hooks

⁵ Homi Bhabha

⁶ Edward Soja

⁷ Referentiality

به سخنانی از او دربارهٔ فضای گفتار می‌پردازد.

آیا فردا روز پیش از دیروز است؟: بازنمایی‌های بیش از اندازه

توصیف یک مکان، یک ارجاع را بازتولید نمی‌کند. این گفتمان است که فضا را تثبیت می‌کند. در این قسمت با اشاره به داستان *اودیسه* هم‌ر و بررسی فضا و بازنمایی آن می‌گوید: جست‌وجوی مکان‌های اودیسه‌ای بر روی نقشهٔ کنونی، نه تنها نابهنگام؛ بلکه متناقض است؛ اودیسه نقشه را از طریق گفتمان ترسیم می‌کند. او نقشه‌ای می‌کشد که همه از سخنان او ساخته شده است، نه از مکان‌های ارجاع شده.

واقعیت، ادبیات و فضا

موضوع اصلی این قسمت، بررسی روابط میان واقعیت و خیال است. او بر این باور است که در پسامدرنیته، شکاف بین جهان و متن، به میزان قابل توجهی کاهش یافته است؛ درحالی که شکلی گیج‌کننده به خود گرفته است. تمایز میان فضای واقعی و فضای بازنمایی یا جابه‌جاشده، مبهم و تار است. وستفال در ادامه به بررسی رابطهٔ بین واقعیت و بازنمایی آن در رویهٔ سنتی آن می‌پردازد.

میان سنگ‌فرش و صفحه^۱

در این قسمت رابطهٔ فضا، واقعیت و خیال را بررسی کرده است و معتقد است که فضا بین واقعیت و خیال نوسان می‌کند؛ اما سطح آن همیشه قابل تشخیص نیست. به باور برخی، خیال حتی بر واقعیت ارجحیت دارد.

مشکل عمده در این واقعیت نهفته است که رابطهٔ متن داستانی با جهان مرجع، به شدت به وسیلهٔ نسلی از نظریه‌پردازان ادبی مورد بحث قرار گرفته است؛ بنابراین گاهی از تقلید به‌عنوان یک چیز نادرست یاد می‌شود. هیچ متنی خارج از متن وجود ندارد!

نظریهٔ جهان‌ها

وستفال در این قسمت یکی از موثرترین راه‌ها برای بررسی رابطهٔ بین واقعیت و خیال را پرسش دربارهٔ جهان‌هایی می‌داند که به این رابطه توجه کرده‌اند. او به

^۱ Between Pavement and the Page

مفهوم «جهان ممکن» در کتاب *نقش خواننده* از امبرتو اکو^۱ اشاره می‌کند. همچنین به دیدگاه افراد مخالف نظریه جهان‌های مختلف، همانند برتراند راسل^۲ می‌پردازد که در کتاب *مقدمه‌ای بر فلسفه ریاضی* می‌نویسد که تنها یک جهان وجود دارد؛ آن هم جهان واقعی. آن‌گاه با مطرح کردن این پرسش به بحث درباره تک‌جهانی و چندجهانی می‌پردازد: آیا فضای ادبی و فضای «واقعی» در طرح چندجهانی بهتر درک می‌شود یا تک‌جهانی؟

نوسانات ارجاعی

مکان داستانی با واقعیت یک رابطه متغیر دارد. وستفال پس از این نظر، به بررسی «نظریه اشیا» از الکسیس مینونگ^۳ می‌پردازد که از دو واقعیت حاضر و بالقوه سخن می‌گوید؛ سپس از نویسندگانی سخن می‌گوید که تلاش کرده‌اند تا نوع پیوندی را که فضای داستانی با فضای ارجاعی دارد، طبقه‌بندی کنند. ارل ماینر^۴ سه نوع فضای داستانی را نام می‌برد: فضای رایج، فضای مناسب، فضای نامناسب. لنارد دیویس^۵ هم فضای داستانی را به سه دسته تقسیم می‌کند.

اجماع هم‌مکانی^۶

اجماع مکانی بر این باور است که بازنمایی مرجع از مجموعه‌ای از واقعیات پدید می‌آید و پیوندهای بین آن‌ها آشکار است؛ البته در ادامه می‌گوید: هر زمان که بازنمایی داستانی از نوع هم‌مکانی باشد، خطر سردرگمی بین مرجع و بازنمایی آن وجود دارد.

تداخل نابه‌جا (دگر مکانی)^۷

وستفال درباره این عنوانی که به کار می‌برد، چنین توضیح می‌دهد: نویسنده ارجاع مکانی را در زمینه زمانی انجام می‌دهد که از نظر تاریخی دقیق نیست. در این قسمت به تداخل مکان‌های واقعی و خیالی و داستانی می‌پردازد و مثال‌های متعددی

¹ Umberto Eco

² Bertrand Russell

³ Alexius Meinong

⁴ Earl Miner

⁵ Lennard Davis

⁶ Homotopic Consensus

⁷ Heterotopic Interference

از آثار مختلف می‌آورد.

بحثی دربارهٔ آرمان‌شهر^۱

در این قسمت پایانی فصل سوم به تفصیل به معنا و تعاریف مختلف و ریشهٔ واژه «Utopia» (آرمان‌شهر) و مقایسهٔ آن با «هم‌مکانی و دگر‌مکانی» می‌پردازد.

فصل چهارم: عناصر نقد جغرافیایی

در فصل چهارم که به عناصر نقد جغرافیایی توجه می‌کند نیز با عنوان‌های فرعی روبه‌رو هستیم که با ذکر هر عنوان سعی می‌شود برای آشنایی کلی خوانندگان توضیحاتی ارائه شود.

رویکرد جغرافیایی

در اینجا پرسشی را مطرح و تلاش می‌کند تا با توجه به دیدگاه‌های گوناگون، پاسخی مناسب برای آن بیابد: تصویرشناسی چیست؟ و سهم آن در زمینهٔ مطالعات مربوط به فضا چیست؟

رویکرد میان‌رشته‌ای

در این قسمت دو روش نقد جغرافیایی را مطرح می‌کند که فراتر از جنبهٔ ادبی محض هستند و این دو روش را بررسی می‌کند: یکی دربرگیرندهٔ بررسی چندین شکل از هنر تقلیدی در یک مطالعهٔ واحد از بازنمایی فضاست و روش دوم بیشتر به حوزهٔ میان‌رشته‌ای مربوط می‌شود و نقد جغرافیایی را به تفکر در مورد روش‌شناسی و منابعی که باید استفاده کنند، سوق می‌دهد.

کانونی‌سازی چندگانه^۲

کانونی‌سازی از اصطلاحاتی است که ژرار ژنت در گسترش مبحث زاویهٔ دید به کار برد. در اینجا نیز وستفال به بحث زاویهٔ دید و کانونی‌سازی چندگانه بر اساس نقد جغرافیایی می‌پردازد و انواع مختلف آن را توضیح می‌دهد و می‌گوید که کانونی‌سازی چندگانه تأثیر قابل توجهی بر مطالعات فضایی بازنمایی‌های هنرمندانه

^۱ Utopian Excursus

^۲ Multifocalization

گذاشته است.

چندحسی بودن^۱

حواس پنجگانه ما سهم و نقش مهمی در شناخت ما از جهان پیرامون دارند. وستفال در این قسمت به ارتباط حواس و جغرافیا می‌پردازد و با نقل این سخن از روداوی^۲ آن را تشریح می‌کند: حواس از این جهت جغرافیایی هستند که به جهت‌گیری در فضا، آگاهی از روابط فضایی و درک کیفیت‌های خاص فضاها را مختلف کمک می‌کنند.

دید چینه‌شناسی^۳

در این قسمت برای بررسی طبقه‌بندی‌های فضا از مفاهیم جغرافیایی همانند چینه‌شناسی بهره می‌گیرد و نظر لوفور درباره لایه و نظر دلوز و گوتاری درباره چینه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

سرنوشت تفکر قالبی^۴

تصور یکپارچه از فضا و ساکنان آن، بستری برای پرورش تفکر قالبی است که به موجب آن، همه تعاریف با یک طرح جمعی ثابت ساخته می‌شوند. وستفال پس از این سخن، به تاریخ طولانی تفکر قالبی می‌پردازد و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ما فراتر از این تفکر قالبی خواهیم رفت؟

فصل پنجم: خوانش فضاها

سه نما از پاریس

در این قسمت نگرش‌هایی را که ایتالو کالوینو^۵، ژرژ پرک^۶ و امبرتو اکو نسبت به پاریس داشته‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهد و آن‌ها را متمایز از هم می‌شمرد؛ اما می‌گوید که همه آن‌ها درس‌های ارزشمندی را در مورد روابط بین نویسنده و شهر

¹ Polysensoriality

² Rodaway

³ Stratigraphic vision

⁴ The fate of the stereotype

⁵ Italo Calvino

⁶ Georges Perec

و بین متن و مکان ارائه می‌دهند.

درباره سنگ و کاغذ: آیا متن مقدم بر مکان است؟

به نظر می‌رسد پاسخ وستفال به این پرسش مثبت است. او می‌گوید: ادبیات برای مدت‌های طولانی چند قدم جلوتر از جغرافیا بوده است و پس از بررسی فضاهای واقعی با فضاهای داستانی گوناگون به این نکته می‌رسد که نویسنده به‌گونه‌ای آفریننده شهر و فضا است.

وضوح و خوانایی مکان‌ها^۱

خوانایی ویژگی مکان‌هاست و فقط برای استفاده از آن‌ها در داستان، سینما یا هنرهای دیگر نیست. به نظر وستفال روابط بین متن و مکان در کانون توجه حوزه میان‌رشته‌ای مطالعات فضایی قرار دارد. در ادامه به نقشه و نقش آن در برهم‌کنش خیال و واقعیت می‌پردازد.

خواندن متن، خواندن فضا و رئالیسم جدید

این آخرین عنوان فرعی فصل پنجم و مبحث پایانی کتاب است که به بررسی تلفیق بین متن و فضا و آرای اندیشمندان چون بارت و لوفور و دیگران در این‌باره می‌پردازد و در پایان می‌نویسد: فکر می‌کنم نقد جغرافیایی، تا آنجا که به بررسی لایه‌بندی‌های ادبی فضای ارجاعی می‌پردازد، می‌تواند نقش مهمی ایفا کند؛ زیرا نقد جغرافیایی در جایی بین جغرافیای «واقعی» و جغرافیای «خیالی» عمل می‌کند...

پس از فصل پنجم، یادداشت‌ها و منابع هر بخش به‌صورت جداگانه و در پایان کتاب فهرست نام‌های موجود در کتاب به صورت الفبایی آمده است.

محمود کمالی

استادیار زبان و ادبیات فارسی، بخش ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه

Kamali.Mahmoud@Pnu.ac.ir

پیام نور، تهران، ایران

¹ The Legibility of the Places

Bertrand Westphal, *Geocriticism, Real and Fictional Spaces*. Translated to English by Robert T. Tally. New York: Palgrave Macmillan, 2011. 192 Pp, ISBN: 978-0-230-11021-2

Mahmoud Kamali¹

Abstract

Geocriticism, Real and Fictional Spaces is a book by Bertrand Westphal, Professor of Comparative Literature at the University of Limoges in France. He is the theorist of geocriticism and has written several books to explain the importance of adopting a geocritical approach in literary studies. The book is an interdisciplinary study and was translated from French to English by Robert Tally who has written a preface to the book. The book is comprised of an introduction, five chapters, notes and an index. The chapters are entitled as follows: Spatiotemporality, Transgressivity, Referentiality, Elements of Geocriticism, and Reading Spaces. The first chapter is about temporal metaphors and spatializing time. In chapter two, the focus is on a characteristic element of contemporary space. Chapter three is devoted to theoretical speculations about links between the world and the text and between the referent and its representation. Chapter four describes the geocritical methodology. The final chapter examines the importance of the text in the construction of a place.

Keywords: *Geocriticism, Real and Fictional Spaces*, Bertrand Westphal

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ Assistant professor of Persian Language and Literature, Department of Literature and Foreign Languages, Payame Noor University, Tehran, Iran Kamali.Mahmoud@Pnu.ac.ir